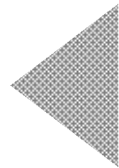


تبیین برنامه‌ریزی فرهنگی و نقش آن در برنامه‌های توسعه‌ی شهری



سه‌ند محمدی خبازان^۱

(تاریخ دریافت ۹۷/۰۹/۱۱ - تاریخ تصویب ۹۸/۷/۵)

نوع مقاله: علمی مفهومی

چکیده

برنامه‌ریزی فرهنگی رویکردی است که از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی از سوی با تغییر تعریف فرهنگ از "فرهنگ والا" به "سبک زندگی" درون مطالعات فرهنگی و نظریه‌ی فرهنگی و از سوی دیگر به دلیل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و کالبدی گریبان‌گیر شهرها و توجه به نقش اقتصادی فرهنگ و هنر شروع به رشد کرد و به تدریج توسعه یافت. با وجودی که برنامه‌ریزی فرهنگی در کشورهای مختلف اشکال مختلفی به خود گرفت، اما در میان این اشکال مختلف اهداف و رویه‌های مشترکی چون مشارکت اجتماعی، توسعه‌ی منابع فرهنگی و توسعه‌ی اجتماعی نیز به چشم می‌خورد. در این نوشتار در ابتدا به مطالعه‌ی رویکردهای مختلف مواجهه با فرهنگ در برنامه‌های شهری از ابتدای قرن بیستم پرداخته خواهد شد و پس از آن مبانی نظری برنامه‌ریزی فرهنگی در معنایی که در دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی متداول شد، شرح داده می‌شود. مطابق با آنچه از این نوشتار حاصل شد برنامه‌ریزی فرهنگی در یک تعریف کلی به کاربرد استراتژیک و ضروری منابع فرهنگی در توسعه‌ی شهری و اجتماعی اطلاق می‌شود که باید بخشی از یک استراتژی بزرگ‌تر برای توسعه‌ی شهر و اجتماع باشد، و شرط موفقیت آن تهیه‌ی توانان برنامه‌ی

استراتژیک و برنامه‌ی عملیاتی است، البته برنامه‌ای دائمی و نه اتفاقی و با توجه به همه‌ی نیازهای جامعه و نه فقط نیازهای هنری. در این تعریف از برنامه‌ریزی فرهنگی منابع فرهنگی از طریق تعریف فرهنگ در هر یک از جوامع مشخص می‌شوند که از این رو منابع فرهنگی برای جوامع مختلف متفاوت خواهند بود.

واژگان کلیدی: برنامه‌ریزی فرهنگی، برنامه‌ریزی شهری، فرهنگ، منابع فرهنگی.

۱- مقدمه

رویکرد برنامه‌ریزی فرهنگی در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی با ظهور از دل نظریه‌ی فرهنگی و مطالعات فرهنگی و در نتیجه‌ی یک چرخش فرهنگی متأثر از تحولات اجتماعی در دهه‌های فوق آغاز شد و ارائه‌ی تعریفی جدید از فرهنگ در تضاد با تعاریف پیشین بر مبنای یک تعریف انسان‌شناسانه از فرهنگ یعنی فرهنگ به عنوان روش زندگی، زمینه‌های تغییر زاویه‌ی دید در مطالعات و برنامه‌ریزی شهرها را فراهم آورد. و مشکلات گریبان‌گیر شهرهای اروپایی در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی از جمله بروز فقر، بزهکاری و بیکاری در مراکز شهری نیز از سوی دیگر انگیزه‌ای برای به‌کارگیری فرهنگ در توسعه‌ی اقتصادی و کالبدی شد. این چرخش به سوی فرهنگ در دهه‌های اخیر واژه‌ای کلیدی برای تمام حوزه‌های مطالعاتی معطوف به جامعه و انسان از جمله شهر بوده است. در این چرخش فرهنگ‌گرا در گفتمان مطالعات شهری، تمامی وجوه و ابعاد شهر مشتمل بر طیف وسیعی از وجوه نمادین و معنایی تا ابعاد اقتصادی و اجتماعی در قالب موضوعاتی چون فرهنگ شهر، خرده فرهنگ‌های شهری، شهروندی، اخلاق شهروندی، سبک‌های زندگی شهری، صنایع فرهنگی شهری، اقتصاد فرهنگ، شهر خلاق، هویت شهری، تجربه‌ی شهری، سیاست فرهنگی شهر، مصرف شهری، فراغت، زندگی روزمره‌ی شهری و ... به یکدیگر پیوند خورده است.

این رویکرد، برنامه‌های شهری را سوی استفاده از ابعاد محتوایی شهر در مقابل توسعه‌هایی که دخل و تصرف گسترده‌ی کالبدی را دستمایه‌ی حصول اهداف خود قرار می‌دهند، هدایت کرده است و علی‌رغم دیدگاه‌های مختلف و اختلاف نظرها بر سر نحوه‌ی استفاده از برنامه‌ریزی فرهنگی در جهت توسعه‌ی اقتصادی شهر، چنین به نظر می‌رسد که این رویکرد در مقایسه با

رویکردهای پیشین توانسته در صیانت از میراث ملموس و ناملموس شهرها و حفاظت از هویت شهرها تأثیرگذار باشد. بر این اساس در نوشتار پیش‌رو هدف آن است که با استفاده از روش تحقیق نظری و استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای مبانی برنامه‌ریزی فرهنگی استخراج و موقعیت آن در میان برنامه‌های توسعه‌ی شهری تعیین و فرآیند تهیه و اجرای آن تبیین شود و در نهایت مشخص شود که برنامه‌ریزی فرهنگی از چه جایگاهی در میان دیگر برنامه‌های توسعه‌ی شهری برخوردار است و باید از چه ویژگی‌های برخوردار باشد تا بتواند به اهداف توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و کالبدی دست یابد.

۲- پیشینه‌ی برنامه‌ریزی فرهنگی

رویکرد برنامه‌ریزی فرهنگی در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی و اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی با ظهور از دل نظریه‌ی فرهنگی و مطالعات فرهنگی آغاز شد. بیانچینی^۱ ابداع آن را به هاروی پرلوف^۲ نسبت داده است که در سال ۱۹۷۹ میلادی کتاب هنر در زندگی اقتصادی شهر را نوشت و ایجاد یک پایه‌ی فرهنگی را در برنامه‌ی کلی شهر، ناحیه و منطقه پیشنهاد داد. سپس رابرت مک‌نالتی^۳ در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی این ایده را البته با تأکیداتی کمابیش متفاوت در پروژه‌ی خود تحت عنوان مکان‌های سرزنده^۴ در آمریکا به کار بست و پس از آن در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی بیانچینی در انگلیس و در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی کالین مرسر^۵ در استرالیا به معرفی و بسط این مفهوم پرداختند (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۸۰). در این بازه‌ی زمانی در کشورهایی که نام برده شد چندین کتابچه‌ی راهنما و جعبه ابزار برای آگاهی‌بخشی به رهبران جامعه و سیاست‌گذاران تهیه و سودمندی برنامه‌ریزی فرهنگی برای دولت‌های محلی و نحوه‌ی مشارکت در فرایند برنامه‌ریزی فرهنگی با روش‌های مختلف شرح داده شد (ردائلی^۶، ۲۰۱۳: ۳۱).

۱- Franco Bianchini

۲- Harvey Perloff

۳- Robert McNulty

۴- Livable places

۵- Colin Mercer

۶- Eleonora Redaelli

۳- مروری تاریخی بر رویکردهای گوناگون به فرهنگ در برنامه‌ریزی شهری

فرهنگ یکی از غنی‌ترین و البته پیچیده‌ترین مفاهیم در هر زبانی است که می‌توان صدها تعریف و اصطلاح مربوط با این واژه را در موقعیت‌های گوناگون یافت، مفهوم فرهنگ دارای فرایندی تکاملی و متغیر بوده و در هر زمان و مکان خاص با توجه به این تعریف، شهرسازی و برنامه‌ریزی شهری نیز از این برداشت متأثر بوده به نحوی که هرچه فرهنگ پیچیده‌تر و مناقشه‌برانگیزتر می‌شود، برنامه‌ریزی نیز به همین نسبت تحت تاثیر این تغییرات قرار می‌گیرد. فری‌استون و گیسون^۱ در تاریخ برنامه‌ریزی شهری از دهه‌ی ۱۹۰۰ میلادی تا دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی از شش رویکردهای متفاوت به فرهنگ در برنامه‌ریزی نام برده‌اند که کمابیش مورد توافق متخصصان و نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی است.^۲ موضوع اصلی این رویکردها اولاً در ارتباط مستقیم با تنش و سپس آشتی میان فرهنگ نخبگان و فرهنگ عامه است، که عملاً بسیار متأثر از تعریف فرهنگ در بازه‌های زمانی مختلف بوده است و دوماً ارتباط مستقیمی با اهمیت یافتن نقش فرهنگ در اقتصاد شهر داشته است. ویژگی‌های مختص این رویکردها در دوره‌های زمانی مختلف در جدول زیر خلاصه شده است، البته باید توجه داشت در هر یک از این دوره‌ها رویکردهای متفاوت در کنار هم موجود بوده است اما رویکردهای اشاره شده در جدول در دوره‌های زمانی مذکور غالب بوده‌اند. گریم اوانز^۳ از یک رویکرد جامع‌تر نیز نام می‌برد که به برنامه‌ریزی فرهنگی شهره است و در کشورهایی چون، استرالیا، آمریکا و اروپا و کانادا در برنامه‌ریزی منطقه‌ای شهرهای فرهنگی در دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی در حال انجام و توسعه بوده است. تأکید این رویکرد بیشتر بر فرآیند است و در انجام ارزیابی فرهنگی بر حضور عینی جامعه در فرآیند برنامه‌ریزی به جای استفاده از آن به عنوان یک ابژه در برنامه‌ریزی تأکید می‌شود. این فرآیند فهرستی از دارائی‌های فرهنگ عامه فراهم می‌کند و با دقت فراوان منابع، نارسایی‌ها و نیازها را بررسی کرده و امکان برنامه‌ریزی برای اجتماعاتی سرزنده، عادلانه و پاسخگو را فراهم

۱- Robert Freestone and Chris Gibson

۲- Graeme Evans & Jo Foord (2008) Cultural mapping and sustainable communities: planning for the arts revisited, Cultural Trends, 17:2, 65-96

۳- Graeme Evans

می‌کند (اوانز و فورد^۱، ۲۰۰۸: ۷۲)، آن‌چه از برنامه‌ریزی فرهنگی در این نوشتار مدنظر است نیز هرچند ریشه در رویکردهای ماقبل آن دارد با این تعریف هم‌خوانی و دارد و در بخش بعد بدان پرداخته خواهد شد.

شایان ذکر است شکل‌گیری این نوع از برنامه‌ریزی در ابتدای قرن بیست و یکم متأثر از جریان‌ها و رویکردهای ماقبل خود به فرهنگ بوده است. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با توجه به تغییرات اجتماعی وسیع و به تبع آن شکل‌گیری مطالعات فرهنگی که شاخه‌ای از نظریه‌ی انتقادی بود، رویکردی جدید با ظهور مفهومی دموکرات‌تر از فرهنگ نه تنها مبتنی بر اقدامات و ارزش‌های هنر والا بلکه مبتنی بر تمامی رفتارها و شیوه‌های زندگی با رویکرد انسان‌شناختی در حال شکل‌گیری بود که موجب شد هنر به مرور هاله‌ی بورژوازی خود را از دست بدهد. ویلیامز^۲ در مقابل سنت‌های فکری مسلط آن دوره، از مفهوم فرهنگ، به عنوان یک فرایند دفاع می‌کرد. از نظر وی فرهنگ لزوماً در والاترین محصولات و فرآورده‌های فکری تبلور نمی‌یابد، بلکه همواره در حال تکامل است. از نظر او فرهنگ توده را نباید فرهنگ مردم عادی تلقی کرد، بلکه باید آن را فرهنگ مردم محروم از میراث گذشته دانست (صالحی امیری، ۱۳۹۵: ۳۴). بدین ترتیب بود که مفهوم مسلط از فرهنگ مبتنی بر مفهوم فرهنگ والا با آغاز این دهه و ارائه مفهوم جدیدی از فرهنگ در آثار ویلیامز که فرهنگ را شیوه‌ی کلی زندگی تعریف می‌کرد، تغییر کرد. این مفهوم نوظهور که امروزه نیز معنای مسلط فرهنگ است طرفدارانی نیز پیدا کرد و بر جامعه و برنامه‌ریزی تأثیری روز افزون داشت (فری‌استون و گیسون، ۱۳۹۲: ۹۵). در این دوره که هم‌زمان با به چالش کشیدن پارادایم برنامه‌ریزی جامع و عقلانی است، معانی و شناخت‌های نوین از فرهنگ امکان بروز یافت و ارزیابی مجدد محیط ساخته شده و میراثی و توسعه و نگهداری از اماکن تاریخی و جنبش‌های حفظ میراث فرهنگی به شکل جدی مطرح شد. در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی به تبع از چرخش فرهنگی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی در مطالعات در علوم انسانی و اجتماعی حادث شده بود، مهم‌ترین چرخش فرهنگی در برنامه‌ریزی به وقوع پیوست. فاصله گرفتن از رویکردهای کمی و پوزیتیویستی موجب تمرکز بر مفهوم

۱-Evans and Foord

۲-Raymond Williams

فرهنگ در مقیاسی جهان شد. سیاست‌های نظارت جهانی در این دوره به گستردگی به مساله‌ی فرهنگ توجه نشان دادند و کنفرانس جهانی یونسکو (۱۹۸۲م.) که به سیاست‌های فرهنگی و ضرورت شناخت ماهیت فرهنگ برای توسعه و حفظ آثار و نیز روند ارتقای سطح مشارکت فرهنگی و ارزش‌گذاری آن می‌پرداخت از مهم‌ترین آنهاست (یانگ^۱، ۱۳۸۱: ۱۶۳). در این کنفرانس یکی از کامل‌ترین تعاریف ارائه شده از فرهنگ ارائه شد که به خوبی موبد توجه ویژه به فرهنگ در این دوره‌ی زمانی است، بنابر این تعریف: "فرهنگ کلیتی است ترکیب یافته از خصوصیات متفاوت روحی، مادی، فکری و احساسی که شاخصه‌ی یک جامعه یا گروه است. فرهنگ نه فقط هنرها و نوشتارها بلکه حالات زندگی، حقوق بنیادین انسان، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را در بر می‌گیرد. این فرهنگ است که به انسان امکان واکنش نشان دادن در مقابل خود را می‌دهد. این فرهنگ است که ما را به طور مشخص انسان می‌کند، حیات عقلانی، قضاوت نقادانه و احساس تعهد اخلاقی به ما می‌بخشد، از طریق فرهنگ است که ما ارزش‌ها را تشخیص می‌دهیم و انتخاب می‌کنیم. از طریق فرهنگ است که انسان خود را بیان می‌کند و از خود آگاه می‌شود، ضعف‌های خود را می‌پذیرد، از موفقیت‌های خود می‌پرسد، به ابزارهای جدید دست می‌یابد و کارهای جدید را خلق می‌کند که از طریق آنها محدودیت‌های خود را مرتفع می‌سازد." (غراب، ۱۳۹۰: ۵-۶).

لازم است اشاره شود که از نظر برخی نظریه‌پردازان و متخصصان تاثیرات نامطلوب شهری که از تغییر ساختار اقتصادی نشات می‌گرفت یکی از مهم‌ترین عوامل تسریع بخش این چرخش فرهنگی بود چرا که سقوط جریان فورديسم و ایجاد فرایندهای صنعتی‌زدایی، منابع سرمایه‌گذاری جدید را طلب می‌کرد و در این فضای جدید به اهمیت اقتصادی هنر بیش از پیش توجه و قابلیت‌های فرهنگ‌سازی شهرها به اهداف تولیدی محدود شد (فری‌استون و گیسون، ۱۳۹۲: ۹۵). بدین ترتیب در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت که تمامی وقایع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قرن بیستم و به ویژه نیمه‌ی پایانی آن منجر به شکل‌گیری رویکردی در برنامه‌ریزی شد که اکنون برنامه‌ریزی فرهنگی خوانده می‌شود.

جدول شماره (۱) - رویکردهای گوناگون به فرهنگ در برنامه‌ریزی شهری

نمونه پروژه	نوع فعالیت	رابطه فرهنگ و اقتصاد	مفهوم فرهنگ	بازه زمانی
طرح بازسازی پاریس هوسمان، طرح شیکاگو	موزه‌ها، کتابخانه‌ها باغ‌های عمومی، گالری‌های هنری، سالن های تئاتر و کنسرت های موسیقی کلاسیک در مقابل سیرک‌ها و موسیقی عامه پسند	فاقد رابطه‌ی تعیین کننده	فرهنگ والا در چارچوب فرهنگ بورژوازی در مقابل فرهنگ عوام	۱۹۰۰- م. ۱۹۱۰
شهر درخشان لوکوربوزیه،	منطقه بندی عملکردی مطابق با شهرسازی مدرنیستی و ایجاد یک منطقه فرهنگی رسمی			۱۹۱۰- م. ۱۹۵۰
سالن اپرای سیدنی	پروژه های قهرمانانه و استثنایی خارج از هر گونه طرح کلی و مستقل از بافت شهری موجود (نواحی تک عملکردی)			۱۹۶۰- م. ۱۹۷۰
مرکز پمپیدو در پاریس	توسعه و نگهداری از اماکن تاریخی و میراث فرهنگی، حفاظت از محله‌ها در برابر برنامه‌های بازسازی، برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی، ایجاد فرهنگ تفریح و خرید	شروع توجه به تاثیر هنر و صنایع فرهنگی بر اقتصاد	دهه ۱۹۷۰ م.	دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ م.
۴ دسته فضای فرهنگی: سالن کنسرت، مرکز هنرهای نمایشی، موزه ملی، مرکز هنرهای بصری در آمریکا	احیای شهری با تکیه بر فرهنگ، توریسم فرهنگی، بازاریابی مکانی، مناطق فرهنگی، صنایع فرهنگی و برنامه‌ریزی فرهنگی اجتماع محور با همکاری بخش های خصوصی - عمومی و سازمان ها و بنیادهای مختلف و اقدامات مشارکتی	اهمیت زیرساخت‌های فرهنگی و تنوع فرهنگی در توسعه اقتصاد محلی		
نوشهرسازی، شهر خلاق	شهر خلاق و طبقه خلاق	وابستگی روز افزون اقتصاد به تولید و مصرف فرهنگ	تمامی رفتارها و شیوه‌های زندگی	۱۹۹۰- م. ۲۰۰۰
شهر فشرده، شهرهای پایدار	اجتماعات پایدار، توجه به کیفیت زندگی، مولفه‌ها و خلق مکان، مکان‌های سرزنده	نگرش انتقادی به تولید صنایع فرهنگی در راستای توسعه اقتصادی		ابتدای دهه‌ی م. ۲۰۰۰
برنامه‌ریزی فرهنگی	برنامه‌ریزی منطقه‌ای شهرهای فرهنگی، تأکید بر فرآیند، حضور عینی جامعه در فرآیند برنامه‌ریزی به جای استفاده از آن به عنوان یک ابژه			دهه‌ی م. ۲۰۰۰

ماخذ: نگارنده، با استفاده از فری استون و گیسون، ۱۳۹۲: ۶۱ و اوانز و فورد، ۲۰۰۸: ۷۵

۴- مبانی برنامه‌ریزی فرهنگی

۴-۱- تعاریف و اهداف

با وجود تبادل ایده‌ها میان نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی، این نظریه در کشورهای مختلف اشکال متفاوتی به خود گرفت که البته در بعضی اهداف و رویه‌های مشترکی چون مشارکت اجتماعی، توسعه‌ی منابع فرهنگی و پاسخ‌گویی به مسائل اجتماعی به چشم می‌خورد (ردائلی، ۲۰۱۳: ۳۱). از نظر استیونسون^۱ برنامه‌ریزی فرهنگی برای دستیابی به چندین هدف شکل گرفته است؛ ترویج تنوع فرهنگی محلی، توسعه‌ی اجتماعی، ارتقاء همکاری میان بخش‌های خصوصی و عمومی، و تثبیت موقعیت هنرها به عنوان صنعت (استیونسون، ۲۰۰۴: ۱۱۹). بوراپ^۲ و دریسزن^۳ نیز برنامه‌ریزی فرهنگی را به عنوان یک فرآیند ضروری برای ارزیابی نیازهای جامعه و توسعه‌ی یک برنامه‌ی عملیاتی که از هنر و فرهنگ برای پاسخگویی به این نیازها استفاده می‌کند تعریف کرده‌اند (ردائلی، ۲۰۱۳: ۳۱). از نظر فلوریدا^۴ از سوی برنامه‌ریزی فرهنگی یک استراتژی برای دستیابی به شمولیت اجتماعی و پرورش شهروند محلی است و از سوی دیگر فرهنگ و خلاقیت به اشکالی از سرمایه تبدیل شده‌اند که می‌توانند محاسبه شوند، توسعه یابند و در نهایت در بازار بین‌المللی متشکل از شهرهایی که مشتاق رقابت با هم بر بنای تصویر ذهنی، قابلیت زندگی، قابلیت دسترسی هستند مورد معامله قرار گیرند (استیونسون، ۲۰۰۴: ۱۱۹-۱۲۰). در نهایت از نظر مانکلوس و گواردیا^۵ امروزه هر شکلی از برنامه‌ریزی، شکلی از برنامه‌ریزی فرهنگی در معنای وسیع آن است؛ چون بدون برنامه‌ریزی فرهنگی نمی‌توان هویت زبانی و مذهبی مردم، نهادهای فرهنگی و سبک زندگی آن‌ها، شکل رفتار، خواسته‌هایشان و سهمشان را در سازمان شهری مد نظر قرار داد (مانکلوس و گواردیا، ۱۳۹۲: ۸۶).

جالب توجه است که کالین مرسر با اشاره به نقش کلیدی پاتریک گلدس^۶ به عنوان یک

۱- Deborah Stevenson

۲- Borrap

۳- Dreeszen

۴- Richard Florida

۵- Francisco Javier Monclús, Manuel Guàrdia

۶- Patrick Geddes

پیشکسوت در برنامه‌ریزی فرهنگی این نظریه را یک نظریه‌ی نو ظهور نمی‌داند. او می‌گوید برنامه‌ریزان فرهنگی در ابتدای قرن بیست و یکم باید به سه اصل اساسی برنامه‌ریزی مد نظر گدس بازگردند، این سه اصل عبارت هستند از؛ اول، برنامه‌ریزی یک دانش کالبدی نیست بلکه یک دانش انسانی است. گدس پافشاری می‌کند که برنامه‌ریزی باید سه مختصات ضروری مردم^۱ - کار - مکان را در نظر گیرد. برنامه‌ریزان لازم است که انسان‌شناس، اقتصاددان و جغرافی‌دان و نه فقط نقشه‌کش باشند. آنها باید بدانند مردم چگونه زندگی، کار و بازی می‌کنند و با محیط خود ارتباط می‌یابند... ما نیاز داریم که بتوانیم تاریخ‌ها، بافت‌ها و خاطرات پیچیده‌ی محیط‌های شهری خود و جمعیت آنها را در فرایند برنامه‌ریزی ترکیب و جمع‌کنیم، شهرها شهروندان را می‌سازند...؛ دوم، ارزیابی پیش از برنامه‌ریزی، از نظر گدس ما باید به درون لایه‌های شهر سوی گذشته‌های دور حفاری کنیم و سپس آنها را با نگاهی رو به جلو خوانده و با تجسم آنها پیش رویم. از نظر مرسر نیز ما باید از گدس باید بیاموزیم به همین دلیل است که ما به نقشه‌برداری فرهنگی^۲ - تعقیب خاطرات، دیدگاه‌ها و ارزش‌های مردم - پیش از شروع به برنامه‌ریزی احتیاج داریم؛ سوم، شهرها شهروندان را تولید می‌کنند. تأکید برنامه‌ریزی نه بر تولید و توسعه‌ی چیزها و کالاها بلکه باید بر انسان‌ها، شهروندان، باشد. و بدین منظور باید دوباره هنرهای شهری و مدنی پرورش شهروندی را بیاموزیم. زندگی فرهنگی - موسسات، خیابان‌ها، برنامه‌ها، فعالیت‌ها - یک شهر نقش مهمی در این امر دارد البته اگر فرهنگ را تنها هنر محسوب نکنیم... (مرسر، ۲۰۰۶: ۴-۵).

کالین مرسر یکی از نظام‌مندترین تعاریف از برنامه‌ریزی فرهنگی را ارائه کرده است، در تعریف او برنامه‌ریزی فرهنگی "کاربرد استراتژیک و ضروری منابع فرهنگی در توسعه‌ی شهری و اجتماعی" است. مرسر سپس با بهره‌مندی از نظریات گدس که پیش‌تر اشاره شد واژگان کلیدی این تعریف؛ "استراتژیک"، "ضروری"، "برنامه‌ریزی" و "منابع فرهنگی" را شرح می‌دهد. بدین ترتیب "استراتژیک" بدان معناست که برنامه‌ریزی فرهنگی باید بخشی از یک استراتژی بزرگ‌تر برای توسعه‌ی شهر و اجتماع باشد و با برنامه‌ریزی کالبدی، اهداف توسعه اقتصادی و

۱- folk

۲- Cultural mapping

صنعتی، رویکردهای عدالت اجتماعی، برنامه‌ریزی تفریحی، مسکن و خدمات عمومی ارتباط برقرار کند؛ "ضروری" بدان معناست که برنامه‌ریزی فرهنگی نمی‌تواند برنامه‌ای پسینی باشد به برنامه‌های موجود اضافه شود، برنامه‌ریزان فرهنگی باید دیگر برنامه‌ریزان را متقاعد کنند که آن‌چه برنامه‌ریزی می‌شود سبک‌های زندگی، بافت و کیفیت زندگی، امور روزمره بنیادی و ساخت زندگی، خرید، کار و بازی است و برنامه‌ریزان فرهنگی باید از همان ابتدای تهیه‌ی طرح‌ها و برنامه‌ها حضور داشته باشند. در "برنامه‌ریزی" باید با به همه‌ی نیازهای اجتماع و نه فقط نیازهای هنری و نیز مشارکت اجتماعی توجه شود، همچنین تهیه‌ی برنامه‌ی استراتژیک و برنامه‌ی عملیاتی، برنامه‌ریزی مداوم و نه اتفاقی، اطمینان از کثرت‌گرایی فرهنگی با درک اجزاء مختلف تشکیل دهنده‌ی جامعه و بحث و پژوهش بر هر یک از گروه‌ها در فرایند ارزیابی، از اهم مسائلی است که ذیل عنوان "برنامه‌ریزی" قرار می‌گیرد. در نهایت "منابع فرهنگی" باید از طریق تعریف فرهنگ مشخص شوند که در تعریف مرسر آن چیزی است که برای افراد سهیم در آن، فرهنگ محسوب می‌شود و بنابراین ممکن است برای جوامع مختلف تعاریف متفاوتی داشته باشد (مرسر، ۲۰۰۶: ۶-۷).

نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی برای تبیین ویژگی‌های این نوع برنامه‌ریزی به بیان تفاوت‌های آن با برنامه‌های مشابهی چون سیاست‌گذاری فرهنگی، برنامه‌ریزی از طریق فرهنگ، برنامه‌ریزی برای فرهنگ و هنر، برنامه‌ریزی فرهنگی شده^۱، همچنین به حوزه‌ی تمرکز برنامه‌ریزی فرهنگی، روش‌های تفکر، منابع فرهنگی و چگونگی انجام برنامه‌ریزی فرهنگی پرداخته‌اند که در ادامه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

از نظر عمده‌ی این نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی با سیاست‌گذاری فرهنگی متفاوت است. برای مثال بر خلاف گروهی که برنامه‌ریزی فرهنگی را به عنوان یک فرایند سیاست‌گذاری برای توسعه‌ی فرهنگی توصیف می‌کنند، از نظر بیانچینی و گیلاردی^۲ برنامه‌ریزی فرهنگی برنامه‌ریزی برای فرهنگ نیست بلکه رویکردی فرهنگی به برنامه‌ریزی شهری و سیاست‌گذاری شهری است (بیانچینی و گیلاردی، ۱۹۹۷: ۸۴-۸۵). از نظر بیانچینی برنامه‌ریزی برای فرهنگ و

۱- Culturized planning

۲- Lia Santacatterina Ghilardi

سیاست‌های فرهنگی سنتی، رویکردی خطرناک و احتمالاً امکان‌ناپذیر هستند که بر تعریفی محدود از فرهنگ و بر مبنای تعاریف زیباشناسانه از آن بنا شده‌اند که به فرهنگ نه به عنوان یک شیوه‌ی زندگی بلکه به عنوان هنر می‌نگرند. در حالی که برنامه‌ریزی فرهنگی یک رویکرد حساس از زاویه‌ی دید فرهنگ به سیاست و برنامه‌ریزی شهری است که به ویژگی‌های فرهنگی محلی حساس است و بر تعریفی گسترده از فرهنگ بنیان نهاده شده است که این تعریف شامل موارد زیر است؛

- نهادها و فعالیت‌های هنری و رسانه‌ای؛
- اقدامات فرهنگی اقلیت‌های قومی، جوانان و دیگر گروه‌ها و اجتماعات با علائق مشترک محلی؛
- میراث فرهنگی ملموس و ناملموس شامل: باستان‌شناسی، خوراک‌شناسی، گویش‌ها و مراسم و تشریفات محلی؛
- بینش‌ها و ادراکات محلی، درونی و بیرونی از یک مکان به گونه‌ای که در بازنمودهای فرهنگی یک مکان اسطوره‌ها، ادبیات گردشگری، پوشش رسانه‌ای و نظرسنجی از ساکنان و بازدیدکنندگان در بر گرفته شود؛
- محیط طبیعی و انسان‌ساخت، شامل فضاهای باز و عمومی؛
- تسهیلات و فعالیت‌های فراغتی، فرهنگی، خوردن، آشامیدن و سرگرمی؛
- گنجینه‌ی تولیدات محلی و مهارت‌ها در صنایع دستی، تولیدی و خدمات (بیانچینی، ۱۳۸۰: ۵۹) و (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۷۷).

همان‌طور که در تعریف برنامه‌ریزی فرهنگی به نقل از کالین مرسر نیز اشاره شد مطابق با نظر هسته‌ی اصلی نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی، این نوع برنامه‌ریزی بسیار بیش از یک چهارچوب سیاستی برای هنرهاست، چرا که منابع فرهنگی را به مکان‌ها، مجموعه‌ی گسترده‌ای از نیازهای اجتماعی و فرهنگی متصل می‌کند. این ادبیات بر تفاوت‌گذاری میان این دو تأکید دارد. سیاست‌گذاری فرهنگی درباره‌ی حمایت از بخش‌های مختلف هنری همچون هنرهای تجسمی، رقص، موسیقی و ... است در حالی که برنامه‌ریزی فرهنگی درباره‌ی توجه به ابعاد مختلف فرهنگ در فرآیند برنامه‌ریزی و توسعه است و به یک چشم‌انداز برنامه‌ریزی شهری که

به بعد کالبدی محدود نباشد نیازمند است (ردائلی، ۲۰۱۳: ۳۱).

گرگ یانگ نیز از اصطلاح برنامه‌ریزی فرهنگی شده^۱ استفاده می‌کند و آن را در مقابل همه‌ی مداخلات برنامه‌ریزی فرهنگی که زیاده از حد طرفدار هنرها هستند، قرار می‌دهد که هدف آن استفاده و توجه به فرهنگ با استفاده از رویکردهایی از برنامه‌ریزی است که در تکنیک‌هایشان خلاقانه، انتقادی، اخلاقی و بازتابی هستند. از این منظر فرهنگ به عنوان یک عرصه‌ی رقابتی و مجموعه‌ای از اقدامات نظریه‌پردازی می‌شود، البته با تمرکز بر غنی‌سازی فرهنگی و حساس‌سازی برنامه‌ریزی، او تأکید می‌کند که خطر جذب آن در فرایندهای مشروع‌سازی دولتی، در اقتصاد نمایشی و در تفکیک محصولات شهری به قصد عرضه به بازار باید مورد بررسی و شناسایی قرار گیرد. از نظر یانگ برنامه‌ریزی فرهنگی شده در یک هدف با برنامه‌ریزی از طریق فرهنگ مشترک است و آن اولویت دادن به فرهنگ در همه‌ی پروژه‌های برنامه‌ریزی بدون توجه به نوع آن است (یانگ و استیونسون، ۲۰۱۳: ۱۰).

۴-۲- حوزه‌ی عمل

از دیگر موضوع‌های مورد توجه نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی، مبحث تمرکز مکانی و ناحیه‌ای برنامه‌ریزی فرهنگی است. از یک سو برنامه‌ریزی فرهنگی اساساً مربوط به شهرها، روستاها، محله‌ها و جامعه‌های محلی و به بیان دیگر یک استراتژی درباره‌ی یک مکان مشخص است (استیونسون، ۲۰۰۴: ۱۲۴)، اما از سوی دیگر برنامه‌ریزی فرهنگی یک ماموریت منطقه‌ای اتخاذ می‌کند، این درحالی است که سیاست‌های فرهنگی تمرکزی بخشی دارند (ردائلی، ۲۰۱۳: ۳۱-۳۲). همان‌طور که گیلاردی می‌گوید، برنامه‌ریزی فرهنگی با پیوند دادن فرهنگ و دیگر ابعاد زندگی اجتماعی و اقتصادی، در خلق فرصت‌های توسعه برای کلیت جوامع محلی سودمند خواهد بود. به بیان دیگر از نظر بیانچینی نیز درحالی که سیاست‌های فرهنگی سنتی گرایش به تمرکز بخشی دارند- برای مثال سیاست‌هایی برای تئاتر، رقص، ادبیات، صنایع دستی، فیلم- برنامه‌ریزی فرهنگی مسئولیتی منطقه‌ای اتخاذ می‌کند و هدف آن است که توزیع منابع فرهنگی را در جهت توسعه‌ی یک مکان تحت کنترل درآورد. او می‌گوید در برنامه‌ریزی فرهنگی میان منابع فرهنگی و هر نوع سیاست عمومی- در زمینه‌ی طیفی از

سیاست‌های مسکن تا سلامت، توسعه‌ی اقتصادی، آموزش، خدمات اجتماعی، گردشگری، برنامه‌ریزی شهری، معماری و خود سیاست فرهنگی - باید روابطی دو طرفه به وجود آید. از نظر او برنامه‌ریزی فرهنگی انفعال میان بخش‌های عمومی، خصوصی و داوطلبانه، مشغولیت‌های نهادی مختلف، انواع دانش و دیسیپلین‌های حرفه‌ای را از میان برده، و بین آن‌ها پل می‌زند. همچنین استراتژی‌های برنامه‌ریزی فرهنگی با استفاده از تبادلات بین‌فرهنگی، همکاری میان هنرمندان و دانشمندان و تبادل میان اشکال مختلف فرهنگی، مشوق نوآوری در تولید فرهنگی هستند (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۷۷).

۴-۳- منابع فرهنگی

چیستی منابع فرهنگی همانطور که پیش از این در خصوص نظریات مرسر نیز مورد اشاره قرار گرفت، مورد توجه نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی بوده است. از نظر مرسر معنای فرهنگ در این نوع برنامه‌ریزی به تعریف انسان‌شناختی از فرهنگ، به معنای راه و روش زندگی، از معنای زیباشناختی فرهنگ، به معنای فرهنگ به عنوان هنر، نزدیک‌تر است و بنابراین منابع فرهنگی در هر جامعه متفاوت از دیگری است و برای شناخت آنها در یک جامعه باید به فرمول گدس، "مردم - کار - مکان" رجوع کرد (مرسر، ۲۰۰۶: ۸). بیانچینی در خصوص منابع ضروری برای مطالعه در یک برنامه‌ریزی فرهنگی به "گنجینه‌ی تصویری"^۱ شهری اشاره کرده است. این گنجینه‌ی تصویری از نظر او شامل تصاویر بیرونی و محلی از یک شهر است که مشتمل بر موارد زیر است؛

- پوشش رسانه‌ای؛
- کلیشه‌ها، لطیفه‌ها و خرد عامه؛
- بازنمود یک شهر در موسیقی، ادبیات، فیلم و هنرهای بصری و دیگر انواع تولید فرهنگی؛
- اسطوره‌ها و افسانه‌ها؛
- بازاربایی شهری و ادبیات گردشگری؛

— دیدگاه‌های ساکنان، کاربران شهر و خارجیان، که برای مثال در نظرسنجی‌ها و جلسات گروه‌های متمرکز اظهار شده است (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۸۵).

۴-۴- فرایند برنامه‌ریزی فرهنگی

نکته‌ی قابل تامل در فرآیند برنامه‌ریزی فرهنگی آن است که سیاست‌گذاران نباید تنها از منابع فرهنگی به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف غیرفرهنگی استفاده ابزاری کنند بلکه باید اجازه دهند تا ذهنیت‌ها و پنداشت‌هایشان از طریق ارتباط با زیرساخت‌های نرم که فرهنگ محلی را شکل می‌دهد شکل و تغییر شکل یابد. از نظر بیانچینی این امر در صورتی امکان‌پذیر است که سیاست‌گذاران از شش مجموعه از ویژگی‌های کلیدی انواع تفکر که مشخصه‌ی فرایندهای تفکر هنرمندانه و تولید فرهنگی است، بیاموزند، که شامل موارد زیر است؛

- کل‌گرا، منعطف، جانبی، شبکه‌ای و میان رشته‌ای؛
- نوآورانه، اصیل و عملی؛
- انتقادی، پرسش‌گرانه، چالش‌برانگیز و پژوهش‌گرایانه؛
- مردم محور، انسان‌گرایانه و غیرقطعی؛
- پرورش یافته و آگاه شده بوسیله‌ی دانش انتقادی سنت‌های بیان فرهنگی؛
- نامحدود و باز و غیر ابزاری (بیانچینی، ۱۳۸۰: ۶۰) و (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۸۴).

توضیح این‌که از نظر بیانچینی در فرایند برنامه‌ریزی فرهنگی، سیاست‌گذار فرهنگی، هنرمند و یا مدیر فرهنگی می‌تواند به عامل ارتباط میان فضای تولید فرهنگی - دنیای ایده‌ها و تولید معنا- و هر عرصه‌ی سیاست‌گذاری تبدیل شود تا مهارت‌های فرهنگی سیاستمداران و تصمیم‌گیرنده‌ها ارتقاء یابد. برنامه‌ریزی فرهنگی همانند ایده‌ی شهر خلاق با گشودن نظام سیاست‌گذاری سوی استعداد‌های جوان، شروع پروژه‌های پایلوت؛ مهیا کردن بودجه‌های پژوهش و توسعه و سست نشدن به دلیل ترس از شکست، بسیار مرتبط است. ویژگی انتقادی، پرسش‌گرانه، چالش‌برانگیز بودن برنامه‌ریزی فرهنگی به این امر اشاره دارد که نقشه‌برداری منابع فرهنگی یک مکان باید نواحی مساله‌دار، تابوها، اسرار مگو، تضادها و مشکلات را در بر گیرد، چرا که معمولاً در همین بسترهاست که جالب‌توجه‌ترین منابع قرار گرفته‌اند (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۸۵).

همانطور که بیانچینی می‌گوید بهتر است که منابع فرهنگی با استفاده از تحلیل‌های محتوایی و

گفتمانی و نیز بازسازی‌های تاریخی از این که چگونه بازنمودهای فرهنگی یک شهر تکامل یافته‌اند، نگاشته شوند. این امر به فرآیندی همکارانه نیاز دارد که نه تنها معماران و برنامه‌ریزان، مهندسان، متخصصان توسعه اقتصادی، بازاریاب‌های مکان و متصدیان توسعه گردشگری و فرهنگی بلکه همچنین متخصصان ذهنیت‌ها و تخیلات شهری شامل مورخان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، نشانه‌شناسان، روان‌شناسان و هنرمندان را درگیر کند. دانش تاریخ یک شهر و خاطرات مردمانش می‌تواند یکی از مهم‌ترین منابع الهام برای ایده‌های خلاقانه آینده باشد. آموختن سنت‌های نوآوری محلی می‌تواند الهام‌بخش سنت‌های جدید باشد (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۸۵). از نظر بیانچینی در اقدامات نقشه‌برداری منابع فرهنگی باید به اجتماع خلاق و استعداد فرهنگی در حال ظهور یک شهر از طریق مشارکت جوانان در فرایند نقشه‌برداری توجه شود (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۸۵). از نظر مرسر نیز تعریف انسان‌شناسانه از فرهنگ و نه تعریف آن به عنوان هنر در برنامه‌ریزی فرهنگی، ذاتاً فرایندی دموکراتیک‌تر می‌طلبد چرا که مستلزم آگاهی از واقعیت‌های تنوع فرهنگی و تکثرگرایی و ابعاد ناملموس میراث فرهنگی است. از این راه برنامه‌ریزی فرهنگی باید بر فرآیند ارزیابی فرهنگی اجتماعی که کاملاً مشاوره‌ای و دقیق است بنا نهاده شود که از آن به نقشه‌برداری فرهنگی نیز تعبیر می‌شود و پژوهشی تفصیلی - کمی و کیفی - بر منابع فرهنگی و نیازهای فرهنگی متنوع است (مرسر، ۲۰۰۶: ۹). در مجموع در خصوص فرآیند برنامه‌ریزی فرهنگی می‌توان گفت:

"برنامه‌ریزی فرهنگی فرایندی از تصمیم‌سازی و مشاوره اجتماعی فراگیر است که برای شناسایی منابع فرهنگی و نیز تفکری استراتژیک درباره‌ی این که چگونه این منابع می‌توانند به یک اجتماع برای دستیابی به اهداف مدنی‌اش کمک کنند به دولت محلی، یاری می‌رساند. برنامه‌ریزی فرهنگی یک رویکرد استراتژیک است که هم مستقیم و هم غیرمستقیم منابع فرهنگی اجتماع را با طیف وسیعی از فعالیت‌های برنامه‌ریزی دولت محلی ترکیب می‌کند" (سیرک اف دریمز، ۲۰۰۱: ۷۰).

۴-۵- موانع و کج‌روی‌ها

قابل توجه است که برنامه‌ریزی فرهنگی این رویکرد فرهنگی شده و همکارانه در برخی موارد به بازاریابی مکان‌گرایش پیدا کرده است. در این خصوص از نظر کریس موری^۱ درست نیست که استراتژی‌هایی که برای بازاریابی محصولاتی چون اتومبیل، شکلات یا کفش استفاده شده‌اند آن‌گونه که عموماً در اقدامات حرفه‌ای اتفاق می‌افتد، مستقیماً به عنوان استراتژی‌های توسعه‌ی شهر مورد استفاده قرار گیرند. او می‌گوید بازاریابی شهر معمولاً بسیار تقلیل‌گرایانه به صورت طراحی و فروش مکان تفسیر می‌شود، در صورتی که مطابق با نظر موری بازاریابی مکان از منظر برنامه‌ریزی فرهنگی بیشتر باید بر اهدافی مشتمل بر آشکار کردن، کشف و تقدیر از هویت‌های پیچیده، بیوگرافی‌ها و تاریخچه‌های فرهنگی، ذهنیت‌ها و تخیلات هر مکان متمرکز باشد. موری تأکید می‌کند که بایستی در مقابل وسوسه‌ی تولید رسمی و اداری استراتژی‌های بازاریابی مکان بر اساس دیدگاه‌های غالب پایداری کرد، به بیان دیگر سیاست‌گذاران باید سیاست محلی رقابت‌نمادین را تشخیص دهند، و بدین موضوع توجه کنند که مهم‌ترین روایت در مورد یک مکان که باید ارتقاء یابد می‌تواند بر حسب مواردی چون سن افراد، همسایگی، شغل، نژاد و جنس متفاوت باشد (بیانچینی، ۲۰۱۳: ۳۸۵).

همانطور که در بررسی تاریخی رویکردها به فرهنگ ذکر شد یکی از رویکردهای متأخرتر به فرهنگ رویکرد شهر خلاق و طبقه‌ی خلاق است که یکی از شاخه‌های برنامه‌ریزی فرهنگی به شمار می‌رود. شایان ذکر است گروهی از متخصصین و نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی فرهنگی، نظریه و دستورکارهای شهر خلاق و طبقه‌ی خلاق را به دلیل توجه فزاینده‌ی مبذول شده به اقتصاد فرهنگی و کالاسازی هنرها به عنوان دارایی‌های فرهنگی شهری را مورد نقد قرار داده‌اند^۲، برای مثال از نظر استیونسون (۲۰۰۴) مفروضات اصلی برنامه‌ریزی فرهنگی در استرالیا نه به استفاده از هنرها یا فعالیت‌های فرهنگی برای دستیابی به عدالت اجتماعی بلکه به کنترل اجتماعی، مدیریت مکان و دستیابی به اشکال محافظه‌کارانه هدایت شهروندی و جامعه‌می‌پردازد. اما گروهی دیگر

۱-Chris murray

۲- برای مطالعه‌ی بیشتر: Stevenson, Deborah (2004) "Civic gold" rush, International Journal of Cultural Policy, 10:1, 119-131

نیز همچون مرسر تنها را نجات میراث فرهنگی ملموس و ناملموس شهری را از طریق برنامه‌ریزی برای آن‌ها در راستای توسعه‌ی اقتصادی می‌دانند چرا که از نظر او در غیر این صورت نیروهای دیگر برای آن‌ها تصمیم گرفته و هدایت سکان آن‌ها را به دست خواهند گرفت (مرسر، ۲۰۰۶: ۱۰-۱۱).

از نظر بسیاری از نظریه‌پردازان همچون گرگ یانگ، و رابرت فریستون و کریس گیسون نظریه‌ی برنامه‌ریزی در برابر چرخش فرهنگی نامتمرکز و پراکنده و نسبت به به‌کارگیری فرهنگ بی‌اعتنا بوده و رویکرد برنامه‌ریزی فرهنگی همچنان در حاشیه تهنیه‌ی سیاست‌های عمومی شهری باقی‌مانده است (یانگ، ۱۳۸۱: ۱۱۹ و مانکلوس و گواردیا، ۱۳۹۲: ۸۹). از نظر یانگ در عین حال که پیشنهادهاى جداگانه‌ی نظریه‌پردازان برای درک بهتر و دقیق‌تر فرهنگ در برنامه‌ریزی (همچون استفاده و وسیع‌تر از منابع تخیلی در مشارکت اجتماعی پتسی هیلی، یا استفاده از حافظه‌ی فرهنگی و تاریخ شفاهی در حفظ میراث فرهنگی هایدن) بسیار فراوان است، اما روش‌ها و عملیات نظام‌مند نظری معدودی در زمینه برنامه‌ریزی و فرهنگ وجود دارد (یانگ، ۲۰۰۶: ۱۲۰)، وی در این خصوص می‌گوید: "نمونه‌های نظام‌مند و بنیادی ورود فرهنگ در برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در سراسر دنیا محدود است. آشنایی با فرهنگ عموماً به استفاده‌ی فرصت‌طلبانه از فرهنگ در برنامه‌ریزی استراتژیک و به بخش‌های خاص برنامه‌ریزی چون گردشگری و میراث فرهنگی محدود می‌شود (یانگ، ۲۰۰۶: ۴۳).

۵- یافته‌ها

از پژوهش پیش‌رو در مجموع چنین حاصل شد که برنامه‌ریزی فرهنگی کاربرد استراتژیک و ضروری منابع فرهنگی در توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی شهری است، "استراتژیک" بدان معناست که برنامه‌ریزی فرهنگی باید بخشی از یک استراتژی بزرگ‌تر برای توسعه‌ی شهر و اجتماع باشد و با برنامه‌ریزی کالبدی، اهداف توسعه اقتصادی و صنعتی، رویکردهای عدالت اجتماعی، برنامه‌ریزی تفریحی، مسکن و خدمات عمومی ارتباط برقرار کند؛ "ضروری" بدان معناست که برنامه‌ریزی فرهنگی نمی‌تواند برنامه‌ای پسینی و بوده به برنامه‌های موجود اضافه شود و برنامه‌ریزان فرهنگی باید دیگر برنامه‌ریزان را متقاعد کنند که آنچه برنامه‌ریزی می‌شود سبک‌های زندگی ساکنین یک شهر است. و مقصود از "برنامه‌ریزی" آن است که برنامه باید برنامه‌ای کامل شامل برنامه‌ی استراتژیک و برنامه‌ی عملیاتی باشد و با توجه به همه‌ی نیازهای

اجتماع و نه فقط نیازهای هنری، همراه با مشارکت اجتماعی و اطمینان از کثرت‌گرایی فرهنگی تهیه شود. همچنین در این تعریف از برنامه‌ریزی فرهنگی "منابع فرهنگی" از طریق تعریف فرهنگ مشخص می‌شوند که آن چیزی است که برای افراد سهم در آن، فرهنگ محسوب می‌شود و بنابراین ممکن است برای جوامع مختلف تعاریف متفاوتی داشته باشد. از سوی دیگر برنامه‌ریزی فرهنگی درست در مقابل سیاست‌های فرهنگی سنتی که گرایش به تمرکز بخشی دارند، یک ماموریت منطقه‌ای دارد و با پیوند دادن فرهنگ و دیگر ابعاد زندگی اجتماعی و اقتصادی، در خلق فرصت‌های توسعه برای کلیت اجتماعات محلی سودمند خواهد بود. در نهایت فرآیند برنامه‌ریزی فرهنگی باید فرایندی مشتمل بر تصمیم‌سازی و مشاوره اجتماعی فراگیر و بنابراین دموکراتیک باشد تا از این راه شناسایی منابع فرهنگی و استفاده از این منابع برای دستیابی به اهداف مدنی اجتماع مورد نظر امکان‌پذیر شود که در غیر این صورت ممکن است راه را به بیراهه رفته و یا مورد سوء استفاده قرار گیرد و به کالاسازی هنر، استفاده‌ی فرصت‌طلبانه از فرهنگ در برنامه‌ریزی استراتژیک و محدود شدن برنامه‌ها به بخش‌های خاص برنامه‌ریزی چون گردشگری، میراث شهری منجر شود.

۶- نتیجه‌گیری

با توجه به تعاریف ارائه شده از برنامه‌ریزی فرهنگی و اهداف، فرایند و حوزه‌ی عمل آن اکنون می‌توان جایگاه آن را در میان دیگر برنامه‌های توسعه‌ی شهری و نیز راه دستیابی به اهداف توسعه شهری را در این نوع برنامه‌ریزی مشخص کرد. نکته‌ی حائز اهمیت در موفقیت یک برنامه‌ریزی فرهنگی آن است که برنامه‌ریزی فرهنگی به عنوان یک برنامه‌ی توسعه‌ی شهری باید بخشی از یک استراتژی بزرگ‌تر برای توسعه‌ی شهر و اجتماع باشد تا از این طریق بتواند با برنامه‌ریزی کالبدی، اهداف توسعه اقتصادی، رویکردهای عدالت اجتماعی، برنامه‌ریزی برای تفریح و اوقات فراغت، و برنامه‌ریزی مسکن و خدمات عمومی ارتباط برقرار کند و این بدان معناست که برنامه‌ریزی فرهنگی نمی‌تواند به صورت یک برنامه بخشی و جداگانه از سایر برنامه‌های توسعه جدا باشد و یا به برنامه‌های موجود اضافه شود. از سوی دیگر در این نوع برنامه‌ریزی تحقق اهداف توسعه در گرو توجه به همه‌ی نیازها و نه فقط نیازهای هنری همه‌ی گروه‌های اجتماعی و صد البته همراه با مشارکت اجتماعی است. از سوی دیگر شرط موفقیت و تحقق توسعه در برنامه‌ریزی فرهنگی شناخت منابع فرهنگی در فرآیند برنامه‌ریزی فرهنگی است و باید توجه

شود که منابع فرهنگی مجموعه‌ای از هنرهای شناخته شده‌ی مشخص و یکسان برای همه‌ی فرهنگ‌ها نیستند بلکه از آنجا که معنای فرهنگ در این نوع برنامه‌ریزی مبتنی بر تعریف انسان‌شناختی از فرهنگ، به معنای راه و روش زندگی است، بنابراین اولاً منابع فرهنگی بسیار گسترده‌تر از هنرهای بومی یک جامعه هستند و دوماً این منابع در هر جامعه متفاوت از دیگری است. و از همین روست که برنامه‌ریزی فرهنگی نیازمند فرایندی دموکراتیک است و باید بر فرآیند ارزیابی فرهنگی اجتماعی دقیق بنیان نهاده شود چرا که مستلزم آگاهی یافتن از واقعیت‌ها و نیازهای موجود جامعه در بستری از تنوع و تکثر فرهنگی و ابعاد ناملموس میراث فرهنگی است.

منابع

- ایوانز، گریم (۱۳۸۱)، "برنامه‌ریزی فرهنگی: مفهومی هنوز مبهم"، ترجمه پرویز اجلالی، **فصلنامه فرهنگ عمومی**، زمستان، شماره ۳۲-۹۹-۳۶.
- ایوانز، گریم (۱۳۹۱)، **برنامه‌ریزی فرهنگی: یک رنسانس شهری**، مترجم: محمدرضا رستمی و گودرز میرانی، انتشارات تبلور.
- بیانچینی، فرانکو (۱۳۸۰)، "فرهنگ شهری: برنامه ریزی فرهنگی و برنامه ریزی شهری"، مترجم: سید محمود نجاتی حسینی، **مدیریت شهری**، شماره ۸.
- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۹۵)، **مفاهیم و نظریه های فرهنگی**، نشر مهر.
- غراب، ناصرالدین (۱۳۹۰)، **اصول و مبانی برنامه ریزی فرهنگی**، سازمان شهرداری‌های کشور.
- فری‌استون، رابرت و گیسون، کریس (۱۳۹۲)، "سویه فرهنگی استراتژی‌های برنامه‌ریزی شهری: رویکرد تاریخی"، در **خاویر مانکلوس و مانوئل گواردیا، فرهنگ، شهرگرایی و برنامه‌ریزی**، تیس، ۶۶-۶۲.
- مانکلوس، خاویر و گواردیا، مانوئل (۱۳۹۲)، **فرهنگ، شهرگرایی و برنامه‌ریزی**، ترجمه افسانه قره‌داغی، تیس.
- یانگ، گرگ (۱۳۸۱)، **شکل‌دهی جدید برنامه‌ریزی از طریق فرهنگ**، عین‌الله کشاورز، تیس.
- Bianchini, Franco (2013). "Cultural Planning and Its Interpretations". 392-377. In **The Routledge Research Companion to Planning and Culture** edited by Dr Greg Young, Professor Deborah Stevenson.
- Bianchini, Franco & Ghilardi, Lia Santacatterina (1997). **Culture and Neighbourhoods: A Comparative Report**. Strasbourg: Council of Europe.

- Circus of Dreams(2001). **Cultural mapping and sustainable communities: planning for the arts revisited**. Graeme Evans & Jo Foord, Public Dreams Society, Vancouver.
- Evans and Foord (2008) "Cultural mapping and sustainable communities: planning for the arts revisited", **Cultural Trends**, 17:2, 65-96.
- Mercer, Colin (2006), "Cultural planning for urban development and creative cities". Unpublished paper ,**Shanghai conference on Creative Cities**.
- Redaelli, Eleonora (2013), "Assessing a place in cultural planning: A framework for American local governments", **Cultural Trends**, 22:1, 30-44.
- Stevenson, Deborah (2004), "Civic gold rush", **International Journal of Cultural Policy**, 10:1, 119-131.
- Young, Greg & Stevenson, Deborah (2013), **The Routledge Research Companion to Planning and Culture**. Routledge.
- Young, Greg (2006), "Speak Culture Culture in Plannings Past Present and Future", in Francisco Javier Monclús, Manuel Guàrdia i Bassols. **Culture, Urbanism and Planning**. Ashgate.